## یادگارهای ماندگار خاتمی

بقیه از صفحه ۱۵

نخست اینکه نزدیکترین و عملی ترین راه را برای پاسخ گفتن به آرزوها و تلاشهای دیرینه نخبگان (الیت) روشنفکر جامعه ما جهت استقرار حکومت قانون و تلاش برای دگرگونی های اساسی در شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه است. دوم اینکه رفع وجهی از ناکامی های تجربه دموکراسی غربی با افزودن عناصری از ارزشهای اخلاقی در حوزه دین به این سنت برخاسته از لیبرالیسم غرب است. در غرب شکل گیری دموکراسی با اومانیسم، لیبرالیسم و عرفی گرایی (سکولاریسم) پیوند داشته است، اما نمی تواند به ضروری بودن این پیوند که برخاسته از شرایط مشخص اروپای غربی بوده است حکم کرد و بالاخره اینکه انقلاب ایران به نوبه خود شرایط تاریخی غرورانگیزی را برای یک پیوند خلاق بین بهترین عناصر تمدن غرب و تعابیر دموکراتیک از اسلام ایجاد کرده است و در صورت بهره گیری از این شرایط و ساختن یک دموکراسی پایدار در منطقه آشفته خاورمیانه ایران می تواند الگویی برای منطقه آشفته خاورمیانه و تجربه تازه ای در ابعاد جهانی باشد. به ثمر رسیدن چنین آرزوهایی می تواند ایران را بار دیگر در جرگه تمدن های خلاق و فرهنگ ساز قرار دهد و به دورانی از رکود در تمدن اسلامی پایان دهد.

آرمان های خاتمی و کسانی چون او با چالش های نظری و عملی چندی روبه رو است. در عرصه نظری گذشته از نظریه امتناع گفت وگوی تمدن ها که از آن سخن گفته شد نظریه ناهمخوانی دین با دموکراسی، نظریه ناهمخوانی اسلام (به عنوان یک شریعت و یک فرهنگ) با دموکراسی، امتناع شکل گیری تجدد ایرانی به دلیل سلطه سنت و تداوم انحطاط است. نگارنده بدون بحث تفصیلی و به طور ضمنی این نظریه ها را نپذیرفت. در نظریه ناهمخوانی دین و دموکراسی باید به این نکته اشاره کرد که دموکراسی در درجه اول به معنی روش است روشی در اداره عقلانی جامعه مبتنی بر مشارکت مردم، توزیع قدرت و آنچه که از این دو ناشی می شود مثل انتخابی بودن منصب داران و پاسخگو بودن آنها. به عبارت دیگر دموکراسی خود یک دین نیست که با دین دیگر در تضاد قرار گیرد. چنانچه این نظر را بپذیریم آنگاه آنچه باقی ماند امکان یا امتناع ارزش های منتسب به اسلام با روش های اداره دموکراتیک جامعه است، البته با این فرض که دموکراسی در درون خود ارزش های دیگری جز آنچه که مربوط می شود به مطلوبیت مشارکت و توزیع قدرت ندارد. یا به بیان دیگر سکولاریسم جزیی از ارزش های دموکراسی نیست (که قاعدتاً همین طور است چون دموکراسی های باستان سکولار و به عبارتی دیگر لیبرال نبودند). گذشته از این خود دموکراسی های غربی به عصر پسا- سکولار گذر کرده اند.

مهمترین نکته در این خصوص این است که دموکراسی به عنوان نظام سیاسی برای یک کشور به معنی پیاده کردن یک سلسله اصول انتزاعی نیست. دموکراسی در درجه اول یک فرایند است، فرایندی که مردم یک جامعه آن را می سازند. این که مردم چگونه، به چه ترتیب و با چه مشخصاتی به استقرار چنین نظامی شکل می دهند بستگی به مجموعه ای از یک شرایط تاریخی دارد. انقلاب انگلستان در زمان کرامول نیز زیرلوای شمایل و شعارهای دینی صورت گرفت و چنین قالبی مانع تکامل بعدی آن نشد.

در مورد نظریه انحطاط نیز تنها به این نکته اشاره می کنیم که هنوز ابهامات و پرسش های زیادی در مورد آن وجود دارد و در معرض این تردید قرار دارد که ممکن است در آن عقب ماندگی در مقطعی از تاریخ با انحطاط یکسان گرفته شده باشد. فاصله بین تمدن هایی که پهنه اروپا- آسیا رشد کرده اند در یک چشم انداز بلند تاریخی نه بی سابقه است و نه پر نشدنی. ممکن است شتاب در پیشرفت اروپا طی سده های اخیر و فاصله گرفتن آن از تمدن های دیگر موجب پدید آمدن تصور انحطاط شده باشد.

اما مهمترین چالش خاتمی و اصلاح طلبانی چون او را باید در عرصه عملی، به ویژه آنجا که به کشاکش نیروهای داخلی و تعادل بین آنها مربوط می شود جست وجو کرد. صرف نظر از فرهنگ سیاسی که به خاطر مضامین چندی، از جمله دیرپایی نظام آسیایی و استبداد شرقی از موانع توسعه دموکراتیک محسوب می شود ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه و آرایش منافع ناشی از آن را باید از موانع اصلی رشد دموکراسی در ایران به شمار آورد. مانع اصلی اکنون سلطه یک الیت اقتصادی- سیاسی است که ثروت و قدرتش را در گریز از نظارت نهادینه به دست می آورد. در شرایط ضعف طبقه متوسط مستقل و طبقه کارگر متشکل که خود از عوارض اقتصاد رانتی است، این الیت اقتصادی- سیاسی تعادل نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه را به سود خود دگرگون می کند و بر تقدیر سیاسی جامعه حاکم می شود. انقلاب اسلامی گروهی از الیت اقتصادی -سیاسی را برافکند اما شرایط رشد گروه دیگری را از همین سنخ فراهم کرد. عواملی چون دولتی کردن بخش بزرگی از مؤسسات و فعالیت های اقتصادی که رهبران انقلاب به منظور تسریع توسعه اقتصادی و تحکیم پایه های خودکفایی بدان دست زدند، گسترش نقش انتظام گری دولت، عمده داری نظام توزیع توسط دولت در پی جنگ به انگیزه پشتیبانی از جنگ و گروه های محروم، بزرگ شدن دستگاه دولتی، گسترش زمینه های گرایش های بخشی نگری و همراه آن رواج روحیه «دومختاری» در دستگاههای دولتی، همه و همه شرایط رشد بیش از پیش این الیت اقتصادی- سیاسی را فراهم کرد. اکنون بالا رفتن قیمت نفت همین آفت را بیش از پیش تقویت می کند. مبارزه برای عدالت و علیه فساد و ساختن دولتی کارآمد که احمدی نژاد رئیس جمهور منتخب وعده آن را داده است در درجه اول همین الیت سیاسی- اقتصادی را جلوی خود دارد. هرگونه مبارزه واقعی با این گروه مستلزم تقویت نهادها و شیوه های دموکراتیک است، شیوه هایی که این گروه قدرتمند منافع خود را در ممانعت از آن می بیند. چنانچه احمدی نژاد در پیشبرد وعده هایی که داده است موفق شود راه خاتمی را ادامه داده است و جنبش اصلاحی او را قدمی مهم به پیش برده است وگرنه دموکراسی نوپا و شکننده ایران هنوز باید آزمون های دشواری را پشت سر بگذارد تا رویای خاتمی را در تبدیل شدن به یک الگوی منطقه ای و جهانی تحقق بخشد.

# خاطره خاتمی جاودانه خواهد ماند

### گفت و گو با نجف دریابندری

مصطفی خلجی ـ عباس یکرنگی

**«نجف دریابندری» متولد اول شهریور سال ۱۳۰۸ در آبادان، از مترجمان صاحبنام کشور ماست. اولین کار او، ترجمه شش داستان از ویلیام فاکنر با عنوان «یک گل سرخ برای امیلی» بود که به سال ۱۳۲۸ بازمی گردد. ترجمه «وداع با اسلحه» اثر ارنست همینگوی نیز اولین رمانی است که او منتشر کرد. بازمانده روز (کازوئوایشی گورو)، رگتایم و بیلی باتگیت(دکتروف) و آثاری از مارک تواین و جبران خلیل جبران از دیگر کارهای اوست.**

**نجف دریابندری در این گفت وگو از هشت سال گذشته که به دوران اصلاحات معروف شده است، سخن می گوید.**

*** آقای دریابندری، شما به عنوانی یک شخصیت فرهنگی و ادبی، اگر بخواهید تصویری از آقای خاتمی ارائه بدهید، این تصویر چگونه خواهد بود؟**

– من به آقای خاتمی رأی دادم، هم در دوره اول ریاست جمهوری ایشان و هم در دوره دوم. بنابراین، خاتمی رئیس جمهوری من بود و خیلی های دیگر. البته من به ضعف ها و محدودیت های ایشان توجه داشتم، اما روی هم رفته رئیس جمهوری خوبی بود. البته در دوسال اخیر، ایشان کمی در مقابل انواع حمله ها و مسائل مختلفی که پیش آمد، ملایم تر از آنچه من انتظار داشتم، عمل کرد. ولی باید توجه داشت که انتظار آدم یک چیز است و واقعیت چیز دیگر. اما در هر صورت خاطره ایشان در این مملکت می ماند، زیرا کارهایی که او کرد، قابل برگشت نیست. یعنی هر کس دیگری هم بخواهد بیاید و هر کاری هم بخواهد بکند، به هر حال یک سری کارها شده و تأثیر خود را گذاشته است.

*** اینکه خاتمی چگونه بود، چه کرد و چه می توانست انجام دهد، یک مساله است و اینکه روشنفکران و قشر نخبه و فرهیخته در این دوران چه فعالیت هایی صورت دادند و احتمالاً چه کارهایی می توانستند انجام بدهند و موفق نشدند، مساله دیگر. آیا روشنفکران توانستند بهره هایی از این فضای ایجاد شده ببرند؟**

– روشنفکران مملکت ما افراد منفردی هستند. می توانم به کانون نویسندگان ایران اشاره کنم. خودم شخصاً در این کانون شرکتی داشتم، اما آنهایی هم که در این کانون هستند درواقع منفرد عمل می کنند. من هم در این جماعت، منفرد هستم. با این همه بعضی از کارهایشان را تأیید می کنم. ولی به نظر من کانون نویسندگان آنی که باید باشد، نیست. به همین دلیل است که از این فضا نتوانست استفاده ای بکند و مثل دیگر نهادهای ادبی که نتوانستند استفاده ای بکنند. درواقع تعدادزیادی از اعضای این کانون، روشنفکر، نویسنده و مترجم نیستند. هر کس توانسته کتابی درآورد، آن جا هست. در این هشت سال از سوی روشنفکران کار تشکیلاتی صورت نگرفت. به این علت که ما در این مسائل تازه کاریم و تجربه نداریم.

***آمدن خاتمی با شعار باز کردن فضای فرهنگی و سیاسی همراه بود. این شعار چه تأثیری در گسترش فرهنگ ایران داشت؟**

– وقتی یک دولتی چنین شعاری را مطرح می کند، فی نفسه جالب است. حالا ممکن است عملاً کار مهمی هم نکند. اینکه خاتمی شعار فرهنگ داد و به عنوان یک شخص فرهنگی بر سر کار آمد، خیلی مهم بود. به خصوص که اوقبلاً وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی هم بود و وقتی رئیس جمهوری شد توجه ویژه ای به مقوله فرهنگ داشت. حالا اگر کارهایی هم صورت نگرفته است، بسیاری از تقصیراتش به خود ما برمی گردد؛ به اینکه درواقع نمی دانستیم چه می خواهیم.

*** آیا در این دوران، اثر ادبی ماندگاری خلق شد؟**

– حقیقت این است که من در چند سال اخیر مطالعات فارسی ام خیلی محدود بوده است. چون ناچار یک سری کتابهای فرنگی بخوانم تا در جریان کارهای ادبی جهان قرار بگیرم. دو سه رمان خوانده ام و می دانم که الان یک نهضت رمان نویسی به وجود آمده است و رمان خیلی منتشر می شود، اما من از میان آنها دو کار از خانم «زویا پیرزاد» خواندم. الان هم به خاطر اینکه پیش من آمده بود و دراین مورد با من صحبت کرده بود و یک کتاب هم از خانم شهرنوش پارسی پور.

*** وضعیت جوایز ادبی که در این دوران تعدادشان زیاد تر شد به چه صورت بود؟ آیا توانستند جایگاه خود را پیدا کنند؟**

– جوایم منفی است. عوامل مختلفی در روند تصمیم گیری این جایزه ها دخیل بودند. اگر یک هیأت داوری برای جایزه ای تصمیم می گرفت، این تصمیم باید توسط جماعت دیگری که نمی دانیم چه کسانی هستند نیز تأیید می شد. این مسأله وضعیت بغرنجی را ایجاد می کرد. وقتی اشخاصی دخالت دارند که رسمیت ندارند و شناخته شده نیستند، کلیت کار را مبهم می کند. مثلاً من کتابی دارم به نام «سرگذشت هاکلبری فین». این کتاب توسط هیأت داوری جایزه کتاب سال انتخاب شد و همه اعضای این هیأت به این کتاب رأی دادند اما کسی به من جایزه ای نداد. گویا شخص دیگری در بالا مخالف بوده، حالا چه کسی بوده، من نمی دانم. ظاهراً در سایر موارد هم همینطور بوده است. با این همه در بعضی از جنبه ها این جایزه ها پیشرفت هایی داشته اند و من راضی هستم. گرچه به هیچ یک از کتابهای من جایزه داده نشد!

*** وضعیت ممیزی کتاب در این دوران چگونه بود؟ آیا امکان چاپ آثار ترجمه تسهیل شد؟**

– من اطلاع دقیقی از جریان ممیزی کتاب ندارم. در مورد کتابهای خود من سانسور مزاحم نشده است، به جز در مورد یک کتاب به نام «خانه برنارد آلبا» که نمایشنامه ای که قبلاً دو سه بار ترجمه شده و من متن کاملتر آن را ترجمه کرده ام و در تئاتر شهر هم اجرا شده است. کتابهایی که من ترجمه کرده ام ایرادی نداشته اند. این کتاب هم ایرادی ندارد و نمی دانم به چه مناسبت به آن مجوز نمی دهند. به این ترتیب ملاحظه می کنید که من شخصاً شکایتی ندارم جز در مورد یک کتاب. اما در کل وقتی این هشت سال را در نظر می گیریم هر چه به جلو می آییم وضع یک مقدار سخت تر می شود. ظاهراً تشکیلات وزارت ارشاد تغییر کرده است. آقای مهاجرانی و بعد از او آقای مسجدجامعی هر دو به نظر من وزرای خیلی خوبی بودند. یعنی برای نویسندگان و مترجمان احترام قائل بودند. مثلاً آقای منوچهر بدیعی وقتی کتاب «اولیس» جویس را ترجمه کرد و در انتشارش ملاحظاتی به خرج داد، آقای مهاجرانی شخصاً به او تلفن می زند و می پرسد که چرا کتابتان را منتشر نمی کنید. ارشاد مجوزش را می دهد تا این کتاب چاپ شود. واقعیت این است که این کتاب هیچ چیز عجیب و غریبی برای سانسور ندارد اما در این مملکت سابقه نداشته که یک وزیر کابینه به مترجمی تلفن بزند و از او بپرسد کتابت چی شد. این نشان می دهد که وزیر ارشاد نگران اوضاع فرهنگی بود.

*** گسترش مطبوعات و افزایش اطلاع رسانی را در این دوره چگونه ارزیابی می کنید؟**

– توقیف روزنامه در مملکت ما هنوز روند مشخصی ندارد. یعنی یک قاضی با یک نامه می تواند مانع انتشار روزنامه ای بشود و ظاهراً بنایش این است که این روزنامه فعلاً توقیف شود تا بعد معلوم شود گناهش چه بوده. یا احیاناً ثابت شود گناهی نداشته است ولی فعلاً روزنامه توقیف شود. خوب این خیلی جالب است. یعنی درواقع گناهی که هنوز معلوم نیست صورت گرفته یا نگرفته، حکمش اجرا می شود. روزنامه ای که بسته شد، بازکردنش آسان نیست. روزنامه درواقع مثل آدم است. وقتی آدمی مرد، دیگر تمام شد! مسأله دیگر امتیاز روزنامه است؛ امتیاز به کلی چیز زائدی است. فرض کنید من می خواهم روزنامه چاپ کنم. امتیاز چه چیزی را معلوم می کند؟ کسی که از وزارت ارشاد مجوز گرفته بر کسی که مجوز نگرفته چه برتری دارد و چه چیزی او را ممتاز می کند؟ باید گذاشت هر کس که می خواهد، روزنامه منتشر کند. اگر نتوانست ادامه بدهد به طور طبیعی تعطیل می شود. فرض کنید ۶۰ تا روزنامه با هم منتشر شود، ولی این ۶۰ روزنامه در مملکتی مثل ما امکان ادامه کار ندارد و ۴ تا باقی می ماند ولی اجازه بدهیم این ۶۰ روزنامه منتشر شود. همین الان هم با وجود امتیاز خیلی از مطبوعات هستند که تعطیل می شوند. برای اینکه صاحبان آنها این کاره نیستند. حدود سه چهار ماه پیش کسی آمد پیش من و گفت می خواهم با شما گفت وگو کنم. گفت تازه امتیاز مجله ای را گرفته ایم و گفت وگوی شما را برای شماره اول آن می خواهیم. گفتم بگذارید مجله شما منتشر شود. ببینم به چه صورتی است، بعد گفت وگو می کنیم. وقتی مجله شان منتشر شد، معلوم شد این کاره نیستند. چون از یکی از کتاب های من به نام «چنین کنند بزرگان» مطلبی را برداشته و چاپ کرده بودند. خوب این نشان می دهد که مجله نویس نبودند. بنابراین هر حال یک شماره از این مجله منتشر شد و بعد هم تعطیل شد. فکر می کنم همین الان هم که باید امتیاز گرفت، سرنوشت بسیاری از این امتیازها به تعطیلی می انجامد. چون صاحبان این نشریات و روزنامه ها اهل این کار نیستند و از مجموع این امتیازها تعدادی نشریه باقی می ماند که باید باشد. بنابراین امتیاز چیز بیهوده ای است. البته این مسائل هنوز در مملکت ما مطرح نشده است و باید کم کم مطرح شود.

*** آقای دریابندری، در این هشت سال مفاهیمی مطرح شد مثل تساهل و تسامح، گفتمان، جامعه مدنی و گفت وگوی تمدنها که بعضی از آنها از سوی خاتمی بود و بعضی دیگر از سوی روشنفکران. باب شدن این مفاهیم چه تغییری در روند فکری نخبگان جامعه ما گذاشت؟**

– بعضی از اینها درواقع هیچ اثر خاصی در بین روشنفکران و جامعه نداشت. مثلاً گفت وگوی تمدنها را در نظر بگیرید. گفت وگوی تمدنها به عنوان شعار یک رئیس جمهور جالب بود که در دنیا هم سروصدا کرد، اما در مملکت ما تأثیری نکرد و انعکاسی نداشت.

> در هر صورت خاطره خاتمی در این مملکت می ماند، زیرا کارهایی که او کرد، قابل برگشت نیست. یعنی هر کس دیگری هم بخواهد بیاید و هر کاری هم بخواهد بکند، به هر حال یک سری کارها شده و تأثیر خود را گذاشته است

*** فکر می کنید چرا باز تاب این موضوع در بیرون از ایران بیشتر بود؟**

– اصولاً این گونه شعارها برای مجامع بین المللی مطرح می شود. طبیعی است که وقتی مسأله ای برای دنیا مطرح می شود، در آنجا اثرش بیشتر از داخل است. باید گفت طرح این مسائل مقداری از سر جامعه ما زیاد بود. جامعه ما مسائل خودش را دارد. وقتی فراتر از حدود حرف بزنیم مطمئناً توجهی را هم برنمی انگیزانیم.

***اگر بخواهید دیگر حوزه های فرهنگ مثل سینما یا تئاتر را بررسی کنید، در دوران خاتمی شاهد چه تغییری بودید؟**

– فکر می کنم فضایی که وجود داشت، بر مجموعه حوزه های فرهنگ تأثیر گذاشت. درست است که در این مدت سینما و تئاتر با مسائل و گرفتاری هایی مثل سانسور درگیر بودند، اما درکل باید گفت کار اهل هنر در دوره آقای خاتمی نسبت به دوره های قبل، کمی زنده تر بود.

وقتی در جامعه ای انقلاب می شود، خود لفظ انقلاب یک ارزش و اهمیت خاصی پیدا می کند و بعداً در جایی که نباید مصرف می شود. مثلاً در جامعه ما هر عملی انجام می شود می گویند عمل انقلابی در صورتی که بسیاری از این کارها را دولت انجام می دهد، مثل تمام دنیا. سداسختن کاری است که در تمام دنیا انجام می شود بنابراین ربطی به انقلاب ندارد. اگر لفظ انقلاب و عادت کاربردش در مسائل مختلف، در آنجایی که نباید به کار برود، از سر دولت نیفتد که ظاهراً در مملکت ما هنوز از سردولت نیفتاده است، خیلی خطرناک است. تکرار آن باعث می شود تا روزی مردم باز به انقلاب دست بزنند.

*** شما به عنوان چهره ای که در فرهنگ ایران نامدار هستید، چه خواسته هایی از دولت جدید در زمینه فرهنگ دارید؟**

– دولت جدید هنوز سر کار نیامده است. باید بیاید و ببینیم چه کار می کند. آقای احمدی نژاد یک سری حرفهایی زده که من اطلاع کافی از حرفهایش ندارم. ولی اگر تمام دستاوردهایی که ظرف مدت این هشت سال به دست آمده دور ریخته شود، جای تأسف است. به نظر من اگر وضعیت فعلی ادامه پیدا کند، برای مملکت مفید است. وزارت ارشاد در این هشت سال گذشته کارهای مثبتی انجام داد. ایشان باید همین روش را با اشخاص جدید ادامه بدهد. در دنیا رسم است که وقتی کسی از جناح مخالف قدرت را به دست گرفت، کارهای نیمه تمام رئیس جمهوری قبلی را ادامه می دهد. چون این کارها ربطی به جناح بندی ها ندارد. ولی در مملکت ما چون تازه کار هستیم، خطری که وجود دارد این است که کارهای نیمه تمام به نتیجه نرسد. من بعید می دانم آقای احمدی نژاد اینگونه عمل کنند، زیرا این خلاف اصول همکاری لازم بین دو رئیس جمهور است.

ما مملکتی هستیم که از لحاظ کارشناس، فقیریم، آدم کارکشته و با تجربه نداریم. در هشت سال دولت هاشمی وهشت سال دولت خاتمی کارهایی شده که نتیجه این کارها یکی خود کارهاست و دیگری آدم هایی است که برای این کارها تربیت شدند و به وجود آمدند. مثلاً آدم سدساز به اندازه خود سد ارزش دارد. حالا اگر این آدم به دلیل اینکه عضو جناح دولت نیست کنار گذاشته شود خطر بزرگی رخ می دهد. در حوزه فرهنگ هم وضع به همین صورت است. من گمان می کنم تغییر مدیریت در دولت آقای احمدی نژاد فقط در سطح بالا باشد و تمامی سطوح شامل این تغییرات نشوند.

# چراغ های رابطه

### مهری حقانی

پذیرش اصول دموکراتیک، خود به خود یک هدف نیست، بلکه فقط یک آغاز است. فدریکو مایور پس از این مقدمه ادامه می دهد «اما دموکراسی های جوان غالباً میان ضرورت استقرار نهادهای سیاسی اصیل و جدید از یک سو و پاسخ به نیازهای اقتصادی فوری و پرفشار از سویی دیگر، سرگردان مانده اند.»

در حقیقت، رخدادی که آخرین برگ های تقویم هشت ساله دوران خاتمی را در این ماه ها رقم زد، گویا به آن اندازه که شگفتی برای ساکنان قطار اصلاحات در این روزها آفرید، برای صاحبنظران و مللی که تجربه گذر از دوران گذر و دریافت دموکراسی را داشته اند، شگفتی را نیست.

و چه بسا اگر این تنش و کشاکش میان آزادی و عدالت – در ابعادی که به ابعاد شگفتی های اخیر طبیعت در جنوب شرقی آسیا تشبیه شد- پیش نمی آمد، آخرین تابستان خاتمی هم با سوز و عاطفه کمتری بدرقه می شد.

از این رو هر چند، آخرین روزهای یک رئیس جمهور را باید آنقدر عقلانی نگریست که به منزله آخرین روزهای اصلاحات به حساب نیاورد، اما همان تقابل همیشگی آزادی و عدالت، پیش از هر چیز خاتمی را به عنوان مظهر اندیشه آزادی در جلوی دوربین آخرین عکس های یادگاری می نشاند.

خاتمی روزگاری فلسفه خوانده است اما یکی از همنشینان اصلی فلسفه، علم پرماجرا و جذاب فیزیک است. از همین رو حتماً رئیس جمهور فیلسوف ما هم خوب می داند که در جهان، انرژی هرگز نمی میرد. انرژی تنها از شکلی به شکل دیگر در می آید اما هیچ نیرویی، توان محو و نابودی آن را ندارد. مانیفست خاتمی در ارائه محتوایی آزاد، مبتکر و قابل نقد از دستگاه قدرت، هر چند درخت دیرمحصولی است اما شیرینی میوه آن در حقیقت دربرگیرنده همان آسایش و رفاه اقتصادی است که همه ما در درجات گوناگونی بدان نیازمندیم. اگر نگاه عمقی تری به تمام آنچه خاتمی در این سال ها در سر و عمل پروراند، بیفکنیم مشخص می شود که پروژه رفاه اقتصادی و اندیشه و سیاست آزاد در بطن یک حرکت نهفته اند. نکته اینجاست که فرمول رسیدن به پیشرفت و رفاه همگانی در منطق خاتمی، جز با پشت سر گذاشتن دالان های تاریک و غیرقابل نقد قدرت، امکان پذیر نیست. در غیر این صورت تنها می توانیم تکیه بر این آرزو کنیم که تنها در خانه یک سور بس است غافل از آن که کائال های کارآمد، دقیق و همیشگی مورد نیاز است تا این خانه برای همیشه آباد بماند. خود می گوید: «کشوری تحویل می دهم که از نظر اقتصادی، علمی و روابط بین المللی در موقعیت خوبی قرار دارد. امیدوارم آیندگان بتوانند از این موقعیت استفاده کنند و نقص ها را جبران کرده تا در سیر تکامل گام برداریم.» اما غافل نمی شود که «باید وعده های واقع گرا به مردم بدهیم تا بتوانیم از پس اجرای آن هم بربیاییم و بدانیم که با معجزه نمی توان کارها را درست کرد.»

خرسندی عمیق خاتمی بیشتر از آن جهت است که با رسنگین اریکه قدرت را توانست از آسمان به زمین بکشد. شاید در جامعه ای که تا به حال قدرت بر مبنای قدسی و فرادست تعریف شده، این سخت ترین کاری باشد که بتوان انجام داد. در زمینه سیاسی و فرهنگی این ذهنیت را ایجاد کردم که قدرت امری مردمی و نقدپذیر است و مردم سالاری و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش احساسی است که از آن به عنوان بزرگترین دستاورد خود یاد می کنم.

اگر به جوامع پیشرفته بیفکنیم این حقیقت روشن می شود که در کنار فعالیت های حکومتی، نهادهای مدنی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور پررنگی دارند و خاتمی توانست در دوران هشت ساله ریاست جمهوری خود این مقوله را یاد رفته در ایران را زنده کند و جامعه عمل بپوشاند. خاتمی در گسترش مفهوم ها و ایده های تازه، وارد کردن جامعه به فضای فکری جدید، ارائه چشم انداز علمی و فکری، ایجاد بستر مناسب برای طرح دلمشغولی های روشنفکران و پژوهشگران ایرانی گام های بلندی برداشت و نمی توان تأثیر درازمدت اندیشه و عمل فرهنگی او بر جامعه ایران را نادیده گرفت. صرف نظر از این که برخی نهادهای مدنی در ایران هنوز در آغاز راه هستند اما حضور بانشاط نهادهای مدافع حقوق جوانان از دستاوردهای چشمگیر هشت سال گذشته است که بر هیچ کس پوشیده نیست. اصلاح طلبان به رهبری خاتمی به این موضوع افتخار می کنند که اندیشه های نوین آنان نه تنها در جامعه ریشه دوانده و گسترش یافته، بلکه حتی محافظه کاران نیز امروزه شعار لزوم اجرای اصلاحات را سر می دهند.

ارائه دستاوردهای خاتمی هر چند در حجم سنگین عاطفی بدرقه او صورت می گیرد اما این به معنای خاتمی یک بعدی نیست. هر چند سیاستمداران ایرانی برخلاف ورود پرشکوهشان چندان خوشنام باقی نمانده و در پایان دوران زمامداری خود از وجهه مناسبی در میان مردم برخوردار نیستند. ستایش دوست و دشمن و منتقد و متحد از خاتمی در این روزها شاید نتیجه آزمون خاتمی بود، آزمونی که در آن کوشید معاند را به مخالف، مخالف را به منتقد و منتقد را به موافق تبدیل کند. با این همه هر چند روزشمار دوران خاتمی به آخرین روزهای خود هر چه سریع تر نزدیک می شود، پیشواز و بدرقه خاتمی تنها پرانتزی نیست که با شور و گل و سرود باز و بسته شود. خاتمی توانست در حقیقت بنیادهای رابطه را زنده کرد و جلا ببخشد. بدرقه تنها حکایت از نوع سانتی مانتالیسم سیاسی نیست هر چند که خاتمی پس از این باید در بوته نقد عقلانی به عنوان سال هایی پرراز و رمز از تجربه سیاسی پرش و قرار گیرد. در غیر این صورت خاتمی بدون منتقد و اصلاحات بدون داوری به سطح لیز و نازکی تبدیل می شود که چه بسا هنگام عبور از آن پای همگی بلغزد، بی آنکه دانسته باشیم چاره ای از رهایی از این متن همیشگی نداریم که تبدیل شدن سیاستمداران به اسطوره های رهایی بخش محصول مدرنیته ناتمام جامعه ماست، جامعه ای که هنوز عقلانیت نتوانسته است جای اسطوره و انسان گرایی جای منجی گرایی را پر کند. شناخت خلأها، نکته ها و راهبردهای فراموش شده ای که منجر به شکاف بین نخبگان و توده شد، تنها چاره ماست.

در غیر این صورت، انتخابات به عنوان نشانه عقلانی ترین کنش سیاسی و اجتماعی شهروندان می تواند به محملی برای گزینش های عاطفی و یا واکنش های آرمان جویانه و اسطوره گرا تبدیل شود.

در پایان، این عمده ترین گلایه خاتمی را نیز بپذیریم که اصلاحات ناگزیر است بیش از آنکه به ده ها میلیون رأی حامی خود در صندوق ها مطمئن باشد به سازمان یابی، ایجاد حزب، NGO و جامعه مدنی سازمان یافته رو آورد. بدین طریق است که در مفهوم جدیدی از قدرت و حکومت که خاتمی مبدع آن بود هر روز رؤسای دولت ها مجبورند ناهار لذیذ قدرت را روبروی میزبان مردم در لباس احزاب و سازمان ها و نهادهای نظارتی میل کنند و نه توده ای که فاقد هر گونه لباس نظارتی باشد.